



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ مهر ۱۳۹۰
مصادف با: ۲۰ ذی القعدة ۱۴۳۲
جلسه: ۱۷

موضوع کلی: تشریح و قول به غیر علم

موضوع جزئی: تنبیهان

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

جمع بندی:

پیرو مطالبی که درباره تشریح و قول به غیر علم بیان کردیم نتایجی که از مباحث گذشته بدست آمد را در قالب چند مطلب ارائه می‌کنیم و بعد به دو تنبیه در این رابطه می‌پردازیم.

مطلب اول: اینکه تشریح مثل خمر، فی نفسه حرام است و از مستقلات عقلیه به شمار می‌آید، اگر به واقع اصابت نکرد تجری کرده و فقط قبح فاعلی دارد و قبح فعلی ندارد، پس برای تشریح واقعیتی متصور است اما قول به غیر علم واقعیتی ندارد که گاهی مکلف به آن واقع اصابت کند و گاهی اصابت نکند، این ملاک خوبی است برای فرق بین تشریح و قول به غیر علم، قول به غیر علم خودش موضوعیت برای حرمت دارد ولو در واقع هم شارع آن را گفته باشد؛ یعنی اگر چیزی را شارع گفته و در واقع هم موجود است اما ما بدون حجة و عن غیر علم آن را به شارع نسبت دهیم باز هم حرام است چون ملاک حرمت قول به غیر علم خود تحقق عنوان قول به غیر علم است در حالی که در تشریح ما می‌گوییم برای آن واقعیتی متصور است؛ یعنی مثل خمر است که اگر فی الواقع خمر باشد شرب آن موجب عقاب است و اگر فی الواقع خمر نباشد و کسی به قصد خمر آن را شرب کند متجری است و عقاب ندارد و اگر هم عقاب داشته باشد آن عقاب بخاطر تجری است، تشریح ادخال ما لیس فی الدین، فی الدین است؛ یعنی ممکن است تشریح کننده واقعاً چیزی را که جزء دین نیست داخل در دین کند یا چیزی را که داخل در دین است خارج کند، ما می‌توانیم این نکته را که در فرق بین تشریح و قول به غیر علم گفته شد شاهد و مؤید خوبی بگیریم بر اینکه این دو عنوان بر هم منطبق نیستند خلافاً للمحقق النائینی.

مطلب دوم: اینکه با توجه به مطالبی که گفتیم معلوم می‌شود در این چهار صورت (علم حقیقی، ظن معتبر (علم تبعدی)، ظن غیر معتبر و شک) چه عنوانی صادق است عنوان تشریح یا عنوان قول به غیر علم. صورت اول ادخال چیزی در دین است که یقین دارد جزء دین نیست؛ یعنی به علم حقیقی می‌داند جزء دین نیست و آن را داخل در دین کند، صورت دوم ادخال چیزی در دین است که ظن معتبر دارد جزء دین نیست؛ یعنی علم تبعدی دارد آن چیز جزء دین نیست و آن را داخل در دین می‌کند، صورت سوم ادخال چیزی در دین است که ظن غیر معتبر دارد جزء دین نیست و صورت چهارم ادخال چیزی در دین که شک دارد جزء دین هست یا نیست، اگر مراد از ما لیس فی الدین، ما لیس فی الدین به حسب علم یقینی یا به حسب علم تبعدی باشد دو صورت اول قطعاً تشریح است چون صورت اول این است که یقین دارد چیزی جزء دین نیست

و آن را داخل در دین می‌کند و صورت دوم این است که ظن معتبر دارد که چیزی جزء دین نیست و آن را داخل در دین می‌کند، ملاک هم داخل کردن ما لیس فی الدین به حسب علم تشریح کننده است اعم از حقیقی یا تعبدی، اما دو مورد اخیر؛ یعنی جایی که ظن غیر معتبر یا شک دارد چیزی جزء دین است یا خیر، نمی‌تواند مصداق تشریح باشد چون عنوان ما لیس فی الدین بر آن صدق نمی‌کند چون طبق فرض، ما ملاک را ما لیس فی الدین بحسب علمه قرار دادیم نه به حسب واقع، اما اگر ملاک به حسب واقع باشد؛ یعنی داخل کردن چیزی در دین که در واقع جزء دین نیست دو مورد اخیر؛ یعنی صورت ظن غیر معتبر و شک هم می‌تواند مصداق تشریح باشد، پس طبق این مبنا که ما ملاک را به حسب علم شخص بدانیم فقط دو صورت اول؛ یعنی صورت علم و ظن معتبر از مصادیق تشریح هستند ولی اگر ملاک ادخال ما لیس فی الدین به حسب واقع باشد هر چهار صورت از مصادیق تشریح هستند، البته به شرط اینکه علم و ظنش مطابق با واقع باشد و اگر مطابق با واقع نباشد نمی‌تواند از مصادیق تشریح باشند. اما در مورد قول به غیر علم؛ یعنی کسی چیزی را به خدا نسبت دهد بدون اینکه علم داشته باشد آن چیز از شارع صادر شده، دو صورت اول؛ یعنی صورت علم و ظن معتبر نمی‌تواند از مصادیق قول به غیر علم باشند اما دو صورت اخیر؛ یعنی صورت شک و ظن غیر معتبر از مصادیق قول به غیر علم است، نتیجه اینکه در بعضی از موارد هر دو عنوان؛ یعنی هم عنوان تشریح و هم قول به غیر علم، صادق است و در بعضی موارد فقط یک عنوان صادق است به این صورت که اگر ملاک در ادخال ما لیس فی الدین به حسب علم شخص باشد نسبت بین تشریح و قول به غیر علم تباین است و اگر ملاک در ادخال ما لیس فی الدین به حسب واقع باشد نسبت بین این دو عموم و خصوص مطلق است.

مطلب سوم: اینکه عنوان تشریح و کذب، فی الجمله بر هم منطبق می‌شوند؛ یعنی کذب اخبار مخالف با واقع است و شخص، با علم به اینکه چیزی از طرف شارع صادر نشده افتراءاً و کذباً آن را به شارع نسبت می‌دهد لکن تارةً به واقع اصابت می‌کند و اخری به واقع اصابت نمی‌کند، در جایی که شخص مطلبی را بگوید و با واقع مخالف باشد قطعاً کذب است در این موارد می‌تواند با تشریح منطبق شود لکن در مواردی هم با تشریح متفاوت می‌شود لذا عنوان تشریح و کذب گاهی بر هم منطبق می‌شوند اما نمی‌توان پذیرفت که عنوان کذب و عنوان اسناد ما لا یعلم من الشارع بالشارع با هم منطبق شوند برای اینکه کذب اخبار مخالف واقع است و به نوعی علم در آن مدخلیت دارد و در موضوع آن اخذ شده اما در قول به غیر علم، عدم العلم، موضوع واقع شده است.

مطلب چهارم: اینکه علیرغم صدق عنوانی عناوینی که گفته شد دلیل حرمت این عناوین و ملاک حرمت اینها متفاوت است، در اینکه هر سه؛ یعنی هم تشریح، هم قول به غیر علم و هم کذب مبعوض شارع است بحثی نیست اما اینکه مناط مبعوضیت و ملاک حرمت چیست؟ متفاوت است که در ادامه انشاء الله به این ادله اشاره خواهیم کرد.

تنبیهان:

تنبیه اول:

تنبیه اول راجع به این مطلب است که اگر خطابی در شرع درباره تشریح و قول به غیر علم و اسناد بلا حجة به شارع وارد شد آیا این خطاب، مولوی است یا ارشادی؟ یعنی عناوینی مثل تشریح و قول به غیر علم که متعلق تحریم شرعی واقع شده‌اند و خطابات و ادله فراوانی در رابطه با آنها وجود دارد آیا خطابات مربوط به آنها مولوی است یا ارشادی؟ چرا این بحث مطرح می‌شود و اصلاً چرا این موضوع را مطرح می‌کنیم که مثلاً وقتی در روایتی از بدعت نهی می‌شود که: «کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبيلها إلى النار» یا در مورد قول به غیر علم روایت وارد شده که: «من أفتى الناس بغير علم و لا هدى لعنته ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه»، این قدر شدید از قول به غیر علم و تشریح و بدعت و کذب نهی شده است حال این ادله تحریم تشریح و قول به غیر علم که با شداد و غلاظ هم بیان شده حمل بر ارشاد می‌شود یا مولوی هستند که عقاب مستقلی دارند؟ چرا ما این سؤال را مطرح می‌کنیم؟ پاسخ این است که چون در این موارد عقل حکم به قبیح تشریح و همچنین حکم به قبیح قول به غیر علم و کذب دارد این بحث پیش می‌آید که چیزی که از نظر عقل محکوم به قبیح باشد آیا می‌تواند متعلق جعل شرعی واقع شود یا خیر؟ و آیا ید جعل شرعی به آن تعلق می‌گیرد یا خیر؟ پس اصل بحث این است که در مورد تشریح و قول به غیر علم آیا می‌توان گفت این دو از اموری هستند که متعلق جعل شرعی واقع می‌شوند یا خیر؟ اگر امکان جعل شرعی درباره این امور باشد ما می‌توانیم حکم شرعی را از راه ملازمه نسبت به این دو بدست بیاوریم ولی اگر گفتیم امکان تعلق جعل شرعی نیست طبیعتاً نمی‌توانیم خطابات و ادله‌ای که درباره این امور وارد شده را حمل بر حرمت مولوی کنیم، اینجا اختلافی است بین مرحوم شیخ انصاری و مرحوم آخوند خراسانی که در ذیل به آن اشاره می‌کنیم.

کلام مرحوم آخوند

مرحوم آخوند معتقد است که ادله‌ای که در رابطه با حرمت تشریح و قول به غیر علم وارد شده حمل بر ارشاد می‌شود، ایشان می‌گویند این ادله از قبیل «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول» است؛ یعنی همانگونه که اطيعوا الله را بخاطر اینکه ید جعل شرعی نمی‌تواند به اطاعت خدا و رسول متعلق شود حمل بر امر ارشادی می‌کنید ادله‌ای هم که در رابطه با تشریح و قول به غیر علم وارد شده حمل بر ارشاد می‌شود.^۱

کلام شیخ انصاری

مرحوم شیخ می‌فرماید: درست است که عقل حکم به قبیح تشریح و قول به غیر علم می‌کند اما این، مستتبع یک حکم شرعی به حرمت هم هست مثل کذب که از نظر عقل قبیح است اما ادله‌ای که در شرع بر حرمت کذب وارد شده دلالت بر تحریم مولوی کذب می‌کنند، چطور شما در آنجا ادله حرمت کذب را مثل اطيعوا الله ارشادی نمی‌دانید. پس در عین حال که مرحوم آخوند و استادشان (شیخ انصاری) متفقند بر اینکه عقل حکم به قبیح تشریح و قول به غیر علم می‌کند لکن بین این دو بزرگوار اختلافی وجود دارد و آن اینکه مرحوم شیخ می‌گوید ما از راه ملازمه، یک حکم شرعی مولوی را ثابت می‌کنیم

^۱. حاشیه فرائد الاصول، ص ۴۱ و ۴۲.

اما مرحوم آخوند می‌گویند ما نمی‌توانیم اثبات یک حکم شرعی مولوی بکنیم لذا اصلاً امکان تعلق جعل شرعی به تشریح و قول به غیر علم وجود ندارد لذا اگر دلیلی هم در شرع وارد شد باید حمل بر ارشاد شود.

کلام محقق نائینی

محقق نائینی بر خلاف استاد خود (مرحوم آخوند) با مرحوم شیخ موافق هستند، ایشان در توضیح و تأیید کلام شیخ (ره) می‌فرماید: اقوی نظر شیخ است که حکم عقل به قبح تشریح و قول به غیر علم، به قاعده ملازمه مستتبع خطاب شرعی است. ایشان می‌فرمایند احکام عقلیه بر دو دسته هستند:

دسته اول: اینکه بعضی از احکام عقلیه در سلسله معلولات احکام واقع می‌شوند مثل قبح معصیت و حسن اطاعت؛ به این معنا که این احکام عقلیه در طول حکم شرعی حادث می‌شوند؛ یعنی بعد از آنکه حکمی از طرف مولی و شارع جعل شد آنگاه عقل به دنبال آن، حکمی و درکی دارد، حسن اطاعت عبد نسبت به مولی، یک حکم عقلی است اما این حکم در سلسله معلولات حکم شرعی است؛ یعنی بعد از حکم شرعی پیدا می‌شود، اول باید مولی به عبدش بگوید این کار را بکن و به عبد امر کند بعد عقل بگوید باید اطاعت کنی، پس حسن اطاعت بعد از ورود یک حکم از ناحیه مولی پیدا می‌شود لذا می‌گویند حکم عقل در سلسله معلولات احکام است.

دسته دوم: اینکه بعضی از احکام عقلیه در سلسله علل احکام هستند؛ یعنی عقل ابتداءً و مستقلاً حکمی دارد و به تبع حکم شرعی حکم نکرده و فارغ از اینکه شرعی باشد یا نباشد و شارع حکمی کرده باشد یا خیر، عقل خودش مستقلاً درک می‌کند؛ مثل حکم عقل به قبح ظلم و تصرف در مال غیر، حکم به قبح ظلم و تصرف در مال غیر به واسطه مفسده‌ای که در آن وجود دارد به دنبال حکم شرعی و به تبع آن ایجاد نشده بلکه قبل از حکم شرعی و مستقل از آن، عقل این فهم و درک را داشته است.

پس احکام عقلیه دو دسته‌اند: دسته‌ای از احکام عقلیه در سلسله معلولات احکام شرعیه واقع می‌شوند و دسته دیگر در سلسله علل احکام شرعیه واقع می‌شوند، فرق این دو قسم این است که در قسم اول (آن دسته از احکام عقلیه که در سلسله معلولات احکام شرعیه واقع می‌شوند) حکم عقلی مستتبع خطاب شرعی نیست؛ یعنی ما نمی‌توانیم از حکم عقل یک خطاب شرعی را کشف کنیم ولی در قسم دوم (آن دسته از احکام عقلیه که در سلسله علل احکام شرعیه واقع می‌شوند) حکم عقلی مستتبع خطاب شرعی است، مورد ملازمه قسم دوم از احکام عقلیه است، در قسم اول ما از حکم عقل نمی‌توانیم خطاب شرعی را کشف کنیم چون حکم عقلی بعد از حکم شرعی پیدا شده و در سلسله معلولات احکام شرعیه واقع شده لذا وجهی ندارد که خطاب شرعی را در پی داشته باشد اما در قسم دوم وقتی عقل به قبح ظلم حکم می‌کند ما از راه ملازمه خطاب شرعی را کشف می‌کنیم.

محقق نائینی بعد از ذکر این مقدمه می‌فرماید: حکم عقل به قبح تشریح و قول به غیر علم از قسم دوم است که مستتبع خطاب شرعی است؛ یعنی حکم عقل به قبح تشریح از آن دسته از احکام عقلیه به حساب آید که در سلسله علل احکام

شرعیه واقع شده؛ یعنی در رتبه مقدم بر احکام شرعیه واقع است و ابتداءً و با قطع نظر از هر حکم شرعی، عقل می‌گوید تشریح و قول به غیر علم قبیح است برای اینکه از دید عقل تشریح عبارت است از تصرف در سلطنت مولی، خارج شدن از زی عبودیت و ورود به حریم مولی، همچنین از دید عقل قول به غیر علم قبیح است مستقلاً و با قطع نظر از حکم شرعی چون عقل می‌گوید قول به غیر علم و نسبت دادن چیزی به خدا در حالی که خدا نگفته، تصرف در حریم مولی است که قبیح است، این حکم عقلی مورد قاعده ملازمه است چون از قبیل قسم دوم از احکام عقلیه است که در سلسله علل احکام شرعیه واقع شده است لذا مستتبع خطاب شرعی است؛ یعنی ما از حکم عقل به قبح تشریح به قاعده ملازمه یک خطاب شرعی را بر حرمت تشریح کشف می‌کنیم لذا حرمت تشریح مولوی است. ایشان در پایان می‌فرماید: اصلاً تشریح از مصادیق کذب است که عقل مستقلاً به قبح آن حکم می‌کند و شرع هم آن را حرام کرده و حرمت آن هم مولوی است.^۱

اشکال به کلام محقق نائینی

به نظر می‌رسد فرمایش محقق نائینی محل اشکال باشد و آن اشکال این است که بین حکم عقلی و خطاب شرعی هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد، ایشان فرمودند اگر عقل در سلسله علل احکام شرعیه به قبح چیزی حکم کند مستتبع خطاب شرعی است و این مورد قاعده ملازمه است، اشکال این است که بین خطاب شرعی و حکم عقلی به قبح که در سلسله علل احکام واقع می‌شود هیچ ملازمه‌ای نیست، بین حکم عقل به قبح چیزی که در سلسله علل احکام واقع شده و مبعوضیت نزد شارع، می‌تواند ملازمه باشد؛ یعنی می‌توانیم بگوییم عقل می‌گوید تشریح قبیح است و ما از راه قاعده ملازمه کشف کنیم که حتماً این مطلب نزد شارع هم مبعوض است پس بین حکم عقل به قبح چیزی و مبعوضیت آن شیء نزد شارع ملازمه است اما بین حکم عقل به قبح چیزی و خطاب شرعی هیچ ملازمه‌ای نیست، چه بسا شارع وقتی ببیند عقل انسان مطلب را درک می‌کند به فهم عقل اکتفاء کند و خطاب شرعی صادر نکند، و اگر هم خطابی صادر شد تأکید همان چیزی باشد که عقل فهمیده است، پس کلام محقق نائینی که خواستند از راه ملازمه خطاب شرعی مولوی را اثبات کنند صحیح به نظر نمی‌رسد.

بحث جلسه آینده: پاسخ به این سؤال که خطابات شرعی و روایاتی که دال بر حرمت تشریح و قول به غیر علم می‌باشد باید حمل بر ارشاد شود یا مولویت؟ و همچنین تنبیه دوم را انشاء الله در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱. فوائد الاصول، ج ۳، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.